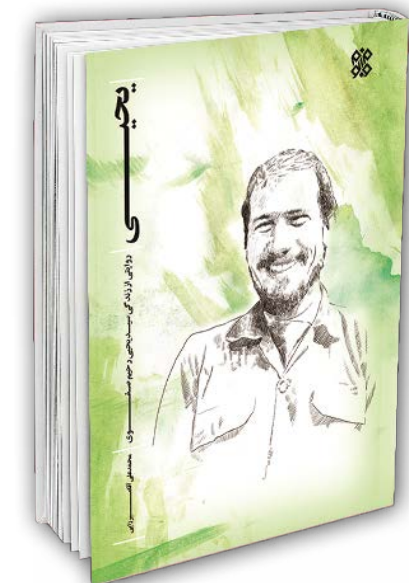


نگاهی به کتاب «یحیی» نوشته محمدعلی آقامیرزایی، کاری از انتشارات مرزو بوم

بهره‌گیری از قانون تفنگ چخوف!



در چند صحنه نویسنده از سه ضلعی مادر، گوشواره و آقای زمانی برای ماجراپردازی استفاده می‌کند و گاهی نیز ضلع ماجرای چاه به این سه ضلعی اضافه می‌شود و خواننده را در صحنه خاص احساسی قرار می‌دهد. وابستگی شدید یحیی به مادر در فصول مختلف کتاب و در مواقع حساس مثل تصادف ماشین قابل مشاهده است. در دو صحنه راوی از فرط بی‌خوابی و خستگی چشمش گرم می‌شود و در هر دو مورد مادر و آقای زمانی که در قید حیات نیستند، او را نجات می‌دهند.

هر فصل از کتاب برای خودش در حکم داستان کوتاه مستقلی است که به صورت غیر خطی با ایجاد تعلیق، شامل عناصر آغاز، میانه و پایان است. نویسنده در بند اول فصل هیجان و تعلیق به خواننده تزریق می‌کند و در بندهای بعدی هنرمندانه به بخشی از روایت که از فصل قبل ناگفته و مغفول مانده اتصال می‌زند و دوباره در انتهای فصل به بند اول گره می‌خورد. اگرچه لازم به ذکر است این تکنیک در همه فصول رعایت نشده و از بعد روایتی فصل‌ها یک‌دست نیست و بعضی فصل‌ها صرفاً از روایت‌های خطی داستانی گزارشی فراتر نرفته است.

حضور راوی در حوادث مختلف از قبل از انقلاب تا پیروزی و بعد از آن در قائله کردستان و سرکوب کومله‌ها بسیار چشمگیر است. شاید بتوان گفت این کتاب به گونه‌ای سفرنامه هم باشد. سید یحیی رحیم صفوی دور دنیا را می‌چرخد تا در کردستان و آبادان و خرمشهر آرام بگیرد. نهایتاً خواننده در سفر زندگی شخصی راوی با همسفر او، خانم مهرشاد آشنا می‌شود که هر دو در ولایت‌مندی و ایمان و رشادت از هم سبقت می‌گیرند و از خود یک سبک زندگی زیبا که نیاز جوان امروزی است، باقی می‌گذارند. در مزار شهدا با هم عهد می‌بندند تا در آینده و زندگی زناشویی دلتنگی‌های شان را کنار شهدا برطرف کنند. همسر سرلشکر در نامه‌ای برایش می‌نویسد: «رحیم جان، بعد از خدا حافظی در کرمانشاه توی اتوبوس زیاد فکر کردم، دیدم باید خیلی سعی کرد. باید آن قدر حرکت داشت تا مبادا در گرداب زندگی فرو برویم یا تندباد غرایز و تمایلات ما را بر بایند و در منجلاب هوا و هوس‌ها قرار بگیریم. اگر لحظه‌ای عقب‌گرد، توقف یا حتی درجا زدن را در خود جایز بشماریم، آن وقت است که باید به مسلمان بودن مان شک کنیم...»



هر فصل از کتاب

برای خودش در

حکم داستان

کوتاه مستقلی

است که به صورت

غیر خطی با ایجاد

تعلیق، شامل

عناصر آغاز

میانه و پایان

است. نویسنده

در بند اول فصل

هیجان و تعلیق

می‌کند

سرکار داریم. آقامیرزایی با جزئیاتی نظیر فرهنگ عامه، سبک زندگی، آداب و رسوم و اعتقادات مذهبی نظیر زیارت امام رضا(ع) و روابط خانوادگی به فضا سازی و باورپذیری روایت کمک کرده است و توانسته خواننده را از لحاظ حسی و عقلی با راوی همراه کند. او با بهره‌گیری از قانون تفنگ چخوف، داده‌ها را در نقطه‌ای از داستان طوری می‌کارد که بعدتر در صحنه دیگری به نحو احسن از آن برداشت کند. مثلاً در همان ابتدای فصل اول خواننده با گوشواره‌های سکه نیم‌پهلوی مادر راوی آشنا می‌شود و با آن ارتباط برقرار می‌کند و این گوشواره‌ها در فواصل بعدی روایت بارها در لحظات خاص و تاثیرگذار، در فضا سازی و شخصیت پردازی به داد نویسنده می‌رسد.

از دیگر خاطرات و ماجراهایی که در کودکی راوی رخ داده و به کار نویسنده آمده، می‌توان به ماجرای تلخ گرفتار شدن در چاه اشاره کرد. نویسنده از این خاطره در لحظات اضطرار راوی حتی در سن بزرگسالی در پیشبرد روایت استفاده می‌کند. کم‌کم این جانمایی یک قرارداد و نشانه می‌شود بین نویسنده و خواننده که هرگاه لحظه اضطرار بود، خرده ماجرای چاه تکرار می‌شود و هرگاه لحظه احساسی و عاطفی رخ داد، گوشواره‌های طلایی مادر با به عرصه داستان می‌گذارد. آنچه یحیی را از دیگر زندگی‌نامه‌ها جدا می‌کند، روایت داستان‌گونه و دخالت عناصر داستانی در اثر است. کتاب یحیی اگر رمان بود، شخصیت اصلی آن یحیی و شخصیت‌های فرعی و مکمل آن در دوران کودکی و نوجوانی راوی، مادر یحیی و آقای زمانی (همسایه خانه اصفهان) و در مقطع جوانی و بعد از ازدواج، مهرشاد همسر راوی هستند. این شخصیت‌های مکمل گاهی در نقش راهنما و استاد راه مسیر زندگی راوی را روشن می‌کنند.



طاهره مشایخ

نویسنده



کشور ما که درست بعد از گذشت تنها چند ماه از پیروزی انقلاب اسلامی دستخوش حمله و تجاوز بی‌رحمانه رژیم بعث عراق شده است، باید در عرصه ادبیات پایداری و مقاومت و حوزه دفاع مقدس تمام هم و غمش را برای ثبت خاطرات سرداران و قهرمانان جبهه و جنگ تحمیلی صرف کند و این قهرمانان را به نسل جدید بشناساند. سرلشکر سید یحیی رحیم صفوی یکی از همین سردارانی است که در عرصه تاریخ شفاهی دفاع مقدس سه کتاب به نام ایشان به رشته تحریر درآمده است. کتاب «یحیی» نوشته محمدعلی آقامیرزایی آخرین کتابی است که در سال ۱۴۰۰ در نشر مرزو بوم به چاپ رسیده است.

کتاب یحیی، روایتی است مستند که در زیرمجموعه ادبیات جنگ و تاریخ شفاهی و زندگی‌نامه قرار می‌گیرد. نویسنده در مقدمه می‌نویسد: «خوشحالم در کاری گروهی، کتابی متولد شده که فرماندهی را از ورای جنگ، با روایتی انسانی به خواننده معرفی می‌کند.» درواقع ما یحییایی را در این کتاب می‌خوانیم که نویسنده شناخته و درک کرده. بدیهی است هرنویسنده دیگری نیز با شنیدن مصاحبه راوی یحییایی را که خودش درک کرده به خواننده می‌شناساند. کتاب یحیی در ۴۰۶ صفحه، شامل ۲۷ فصل است که مانند دیگر زندگی‌نامه‌ها تصاویر راوی در مقاطع مختلف زندگی در فصل آخر درج شده است.

از ابعاد مختلف می‌توان این کتاب را مورد بررسی قرار داد. نگارنده این سطور سعی دارد در این نوشته از دو بعد زندگی‌نامه و عناصر داستانی به کتاب یحیی بپردازد. ابتدا از جنبه زندگی‌نامه باید گفت مسلماً هیچ زندگی‌نامه‌ای نمی‌تواند جامع و کامل باشد. بلکه صرفاً مقاطع مهم و حساس زندگی راوی را بیان می‌کند. با این مقدمه اگرچه مشت نمونه خروار است و اگر در خانه کس است، یک حرف بس است، با پذیرش این واقعیت که بخش زیادی از رشادت‌ها و نقاط عطف مهم زندگی سرلشکر صفوی از کودکی تا آزادسازی خرمشهر در این کتاب آمده است اما مقاطع بعدی زندگی راوی، یعنی بعد از عملیات بیت المقدس، مغفول مانده و هنوز جا دارد تا زندگی‌نامه کامل شود. شاید جلد دومی از این کتاب بتواند این کمبود را برطرف کند.

از بعد داستانی می‌توان ساعت‌ها در مورد کتاب یحیی صحبت کرد. نویسنده علاوه بر نمایش نقش آفرینی راوی، هنر ادبی و داستان نویسی خودش را هم به رخ خواننده می‌کشد.

تنها با خواندن اولین فصل می‌توان دریافت نه تنها

با یک مستند نویس مواجه هستیم، بلکه با قلم و کلمات یک نویسنده کاردرست که به تمام جزئیات داستانی مسلط و مجهز است،

برش

در شب تیره زندگی ام طلوع کردی

یحیی را که می‌بندد، شیرینی آزادسازی خرمشهر تا ابد در یاد و خاطرش می‌ماند. چرا که نویسنده با خلق صحنه انتهایی روایت آخرین برگ از هنرنمایی داستانی‌اش را رو می‌کند. صحنه‌ای که راوی و همسر و فرزندش بعد از مدت‌ها دوری در کنار کارون بستنی می‌خورند در ذهن خواننده تداعی می‌شود که عشق و آرامش خانواده تنها در امنیت و دور از تجاوز دشمن معنا دارد.

صحنه‌هایی که راوی در میدان رزم خلق می‌کند، می‌تواند الگویی برای مدیران فعلی باشد. او صرفاً در اتاق و ستاد عملیات نمی‌نشست و به گزارش دیگران اکتفا نمی‌کرد. بلکه از نزدیک وضعیت محورها را سرکشی می‌کرد و حتی به خط مقدم می‌رفت. او می‌دانست بدون حضور در خط مقدم درکش از وضعیت دشمن و خودی در محورها ناقص است. نویسنده روایت را با آزادسازی خرمشهر به پایان می‌رساند و خواننده کتاب

سرلشکر صفوی در حالی که با تمام وجودش در جبهه می‌جنگد به همسر و فرزندش نیز فکر می‌کند. گویا می‌داند رزمنده‌ای که خانواده را فراموش کند، نمی‌تواند برای وطن و آزادی هموطنش بجنگد. او تنهایی همسر را درک می‌کند و حتی در نبودش برای او لحظات عاطفی خلق می‌کند. برای تولد همسر نامه می‌نویسد: «تو خورشید فروزانی بودی که در شب تیره زندگی ام طلوع کردی...»